

بررسی رژیم حقوقی

دریای خزر^۱

مهرداد ناظمی

چکیده

چگونگی رژیم حقوقی دریای خزر، موضوع بسیار مهمی است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و ظهور همسایگان جدید در مرزهای شمالی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است. نحوه اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی غیرزنده در بستر دریای خزر، و نحوه کشتیرانی و ماهیگیری توسط کشورهای حاشیه دریای خزر از مباحث عمده‌ای است که به تنهایی براساس قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران با اتحاد جماهیر شوروی سابق، قابل حل نیست و همین امر، اختلاف نظرهای مهمی در خصوص تعیین رژیم حقوقی این دریا ایجاد کرده است.

کشورهای حاشیه خزر مواضع حقوقی خود را که گاه نیز تناقض‌آمیز بوده است به صورت گوناگون از جمله با ارسال نامه‌های متعدد به سازمان ملل بیان کرده‌اند. جمهوری

۱. این گزارش براساس سخنرانی آقای دکتر مهرداد ناظمی که در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۱۹ در جلسه کمیته خزر کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ایراد گردیده تنظیم شده است. متن این سخنرانی پیش از این مستقلاً با شماره ۶۴۴۳ در مرداد ۱۳۸۱ توسط دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس انتشار یافته است.

اسلامی ایران از ابتدا در موضعی نزدیک با روسیه از حاکمیت مشترک بر دریای خزر حمایت کرده است. ولی از سال ۱۹۹۸، روسیه به سوی تحدید حدود بین خود و همسایگان در بخش شمالی دریای خزر پیش رفته و به دیدگاه کشورهای آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان در خصوص تقسیم این دریا نزدیک شده است.

جمهوری اسلامی ایران با توجه به رژیم حقوقی مبتنی بر قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بر اتخاذ «ترتیباتی مبتنی بر استفاده مشترک» از دریای خزر تأکید می‌کند که اثبات آن با توجه به نبود «نص صریح» در اسناد یاد شده باید بر اساس شرط برابری حقوق دولت‌های ساحلی انجام شود. ولی با سکوت ایران در مقابل رفتار یک جانبه شوروی سابق در بهره‌برداری از منابع نفتی نزدیک باکو با این موضعگیری در تناقض است.

از این رو، بحث تفکیک و تحدید حدود دریای خزر اهمیت روزافزونی می‌یابد و صرف نظر از امکان شکست مذاکرات و وقوع درگیری‌های نظامی که با سرعت می‌تواند گستره‌ای فرامنطقه‌ای بیابد - امری که ممانعت از وقوع آن بسیار حیاتی است - دوره حل دیگر برای تحدید حدود و تقسیم دریای خزر وجود دارد.

راه حل اول مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری است که افزون بر لزوم جلب رضایت اطراف قضیه برای ارجاع موضوع به دیوان، اثبات وجود عرفی در خصوص رژیم حقوقی دریای خزر و جلب نظر موافق اکثریت قضات آن برای صدور رأی بیطرفانه‌ای که حداکثر منافع را برای ایران تأمین کند با توجه به مستندات مختلف از جمله آرای دیوان در قضایای مربوط به دریای شمال و خلیج فونسکا کاری بس دشوار است.

راه دیگر، ایجاد منطقه بهره‌برداری مشترک با عقد توافقات ویژه به صورت موقت است که می‌تواند گونه‌های متفاوتی داشته باشد. تقسیم هر منطقه به زیر مجموعه‌های کوچک‌تر قابل تقسیم بین اعضا، تقسیم هزینه‌ها و سودها، الزام شرکت‌های نفتی به انتقال تکنولوژی و ... در کنار سریع‌الحصول بودن، پرهیز از تنش و مزیت‌های زیست‌محیطی از امتیازات این روش است.

در این گفتار، دیدگاه‌های مختلف کشورهای حاشیه دریای خزر در مورد رژیم حقوقی آن، پیشینه تاریخی، وضعیت فعلی و چشم‌اندازهای آتی و راه‌حل‌های متفاوت برای تعیین رژیم حقوقی خزر مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

مقدمه را می‌توان در سه بخش مطرح کرد: (۱) قبل از فروپاشی شوروی سابق؛ (۲) وضعیت فعلی؛ (۳) آینده رژیم حقوقی دریای خزر. این سه بخش هر کدام اهمیت خودش را دارد و با هم نیز پیوسته هستند. اگر از گذشته بی‌اطلاع باشیم نمی‌دانیم در موقعیت کنونی در چه جایگاه حقوقی قرار گرفته‌ایم و با واقعیت‌های این زمان از بُعد حقوقی آشنا نخواهیم شد. لذا این مباحث برای آگاهی از نحوه ترسیم احتمالی رژیم حقوقی دریای خزر در آینده و درک گزینه‌های موجود و چگونگی ترکیب و تلفیق آن‌ها برای کسب بهترین بهره، مهم است.

بخش اول یعنی قبل از فروپاشی شوروی را می‌توان از قرن ۱۸ تا سال ۱۹۹۱ دنبال کرد. اولین معاهدات مدون ایران و روسیه تزاری که حاوی اشاراتی به دریای خزر بود در قرن ۱۸ منعقد می‌شود. در قرن ۱۹، دومین گروه معاهدات ایران و روس شامل عهدنامه‌های ترکمنچای و گلستان در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، و معاهدات مرزی زمینی ایران و روس در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ است و سرانجام در قرن ۲۰ معاهداتی (۱۹۲۱، ۱۹۲۷، ۱۹۳۱، ۱۹۳۵ و ۱۹۴۰) منعقد می‌شود که تنها دو مورد از آن‌ها هم اکنون اعتبار دارد (معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران و شوروی). در بخش اول و تا حدود زیادی در بخش دوم مباحث متفاوتی وجود دارد اما مسأله‌ای که هم اکنون برای کشورهای پنج‌گانه ساحلی مهم است آینده رژیم حقوقی دریای خزر است.

ابعاد مختلف رژیم حقوقی دریای خزر

بحث رژیم حقوقی دریای خزر، از عواقب فروپاشی شوروی است و به خصوص از ۱۹۹۳ با تشکیل یک سری کنفرانس‌های نفتی و گازی توسط دولت‌های نوظهور ساحلی خزر مطرح شده است. بیش‌ترین نگرانی در این زمینه در چند بعد مطرح است. بعد اول اقتصادی و مربوط به اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی غیرزنده بستر و زیر بستر است. بعد دوم به کشتیرانی و مسائل استراتژیک دریای خزر یعنی اجازه و نحوه کشتیرانی باز می‌گردد که متأثر از نتایج هر نوع رژیم حقوقی آینده در رابطه با هم مرز بودن یا از دست دادن مرزهای بین‌المللی بین این پنج کشور خواهد بود (چه به صورت دوجانبه و چه به صورت سه جانبه). در ابعاد سوق الجیشی و استراتژیک می‌توان فراتر از محدوده این پنج کشور منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای نگرانی و متصل بودن دریای خزر از طریق کانال مصنوعی (ولگا-دُن) به دریاهای آزاد و عبور و مرور کشتی‌ها از داخل دریای خزر به خارج یعنی به آب‌های آزاد و به عکس را مد نظر قرار داد. بنابراین یک وضعیت سوق الجیشی بین‌المللی هم مطرح است.

بعد سیاسی به مناسبات، مذاکرات و مواضع رسمی دول ساحلی در خصوص مسائل مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر مرتبط می‌شود. اولین مواضع رسمی این کشورها از سال ۱۹۹۴ مطرح و ثبت شده است. اولین مورد، با نامه رسمی روسیه در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۴ به سازمان ملل شروع و تاکنون حدود ۲۱ نامه رسمی از طرف پنج کشور ساحلی ارسال و ثبت شده است. این ۲۱ نامه رسمی که به صورت بیانیه‌های یک جانبه، دو جانبه یا چندجانبه بوده است در دبیرخانه سازمان ملل به زبان‌های انگلیسی و فرانسه ثبت شده است. کلیه این دول برای پشتیبانی از مواضع خودشان در رابطه با مسائل رژیم حقوقی دریای خزر به حقوق بین‌الملل استناد می‌کنند. شاید بتوان مواضع این کشورها را در یک تقسیم‌بندی کلی جای داد. قبل از سال ۱۹۹۸ این مواضع بیش‌تر در دو محور مطرح می‌شد. یکی محور روسیه و ایران که مواضع حقوقی به نسبت نزدیک به هم داشتند. با استناد به این اسناد می‌توان دریافت که دیدگاه‌های ایران و روسیه در مورد رژیم حقوقی دریای خزر در جهت یک

رژیم واحد^۱ بوده است. یعنی به عبارتی، نوعی استفاده مشترک از دریای خزر به عنوان پهنه آبی واحدی که فقط متعلق به دول ساحلی است و بین آن‌ها تقسیم نشده است. محور دوم هم نظر کشورهایایی است که قائل به تقسیم کل دریا هستند.

اصطلاحات حقوقی بین‌المللی مورد استفاده دولت‌های ساحلی

در حقوق بین‌الملل، واژه‌های مشابهی در این باره وجود دارد از جمله حاکمیت مشترک^۲، مالکیت مشترک^۳ و کندومینیوم^۴. این واژه‌ها به هم نزدیکند ولی تا حدودی تفاوت‌هایی هم با یکدیگر دارند. اگر در حقوق خصوصی فقط حق مالکیت بر یک ملک مد نظر است (به عنوان مثال، یک ملک واحد که به صورت مشاع تحت مالکیت چند مالک قرار دارد)، در عرصه حقوق بین‌الملل (آن طور که به حقوق بین‌الملل استناد می‌شود چه از لحاظ حقوق بین‌الملل معاهدات، چه رویه محاکم بین‌المللی، اعم از قضایی و داوری) مسئله دامنه وسیع‌تری دارد زیرا علاوه بر مالکیت، بحث حاکمیت دول مانند وضع قوانین در همه امور یک سرزمین هم مطرح می‌شود. یعنی حاکمیت و مالکیت دول بر یک قطعه سرزمین واحد که می‌تواند آبی، خاکی، هوایی یا ترکیبی از هر سه عنصر باشد.

ایران در مواضع رسمی خود از واژه لاتین کندومینیوم استفاده کرده است. به نظر می‌آید که در کاربرد اصطلاحات حقوقی داخلی واژه مشاع معادل آن باشد. این دو اصطلاح با هم کاملاً تطبیق ندارند ولی به صورت کلی منظور را می‌رساند. شاید واژه نزدیک‌تر در حقوق بین‌الملل co property باشد که به معنی مالکیت مشاع یا مشترک است. به هر حال این‌ها نشان می‌دهد که این پهنه سرزمینی از لحاظ حاکمیت و مالکیت مربوط به دول ثالث نیست. بلکه فقط مربوط به دولی است که حقوق مذکور را در این چارچوب دارند. منتها این که دولت‌ها این حقوق را به چه میزان، از چه زمان و چگونه اعمال کرده‌اند و نحوه تطبیق این حقوق (به صورت مدون و مقرر شده بین طرفین) با رفتار دول ساحلی چگونه بوده است در

1. unity
2. joint sovereignty
3. co ownership
4. condominium

طول تاریخ دریای خزر در (قرن بیستم) و بعد از فروپاشی شوروی خود جای بحث دارد. در ضمن در مقایسه با دیگر موارد مشابه در جهان، می‌توان به رویه قضایی یعنی آرای دیوان دادگستری بین‌المللی و نظریات علمای حقوق بین‌الملل نیز استناد کرد.

دیدگاه‌های ایران و روسیه تا ۱۹۹۸ تا حدودی نزدیک به هم بوده است. روسیه در مواضع رسمی خود واژه «استفاده مشترک»^۱ را به کار می‌برد. ایران در سال ۱۹۹۸ در متن لاتین بیانیه مشترکی با ترکمنستان از واژه کندومینیوم یاد کرده است. البته در متن فارسی آن از «ترتیبیاتی مبتنی بر استفاده مشترک» دول ساحلی از دریای خزر یاد شده است. در بند ۴ بیانیه مشترک ایران و ترکمنستان در سال ۱۹۹۸ اشاره شده است: «در صورت تقسیم، طرفین به اصل سهم مساوی کلیه کشورهای ساحلی». بنابراین مطابق این مواضع، اگر خزر تقسیم بشود کلیه کشورهای سهم مساوی دارند یعنی ۲۰ درصد برای هر یک. این در حالی است که گاهی اوقات نظریات حقوقی منعکس شده در رسانه‌های داخلی این مواضع رسمی را به دقت مورد توجه قرار نداده و اعمال اصل مساوات در تقسیم خزر را شامل حال همه کشورهای ساحلی ندانسته‌اند.

رژیم حقوقی دریای خزر پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق

در معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران و شوروی واژه صریح «مشاع یا مشترک» وجود ندارد. فقط واژه «دریای ایران و شوروی» صریحاً ذکر شده است. اما آنچه که از محتویات این معاهدات می‌توان استنباط کرد عمدتاً حاکی از آن است که به هر حال یک ملک واحد بدون تقسیم و تحدید حدود است و لذا دو نظام حقوقی توسط مرزهای بین‌المللی از هم تفکیک نشده است. از این رو، مشاع و مشترک یعنی صرفاً متعلق به ایران و شوروی است، تقسیمی در آن ایجاد نشده است و سهم مجزایی برای دو کشور مذکور در دریای خزر وجود ندارد. اما در این باره که اشتراک و مالکیت آن‌ها به چه میزان بوده است نظرات متفاوتی وجود دارد.

1. joint utilization

در حقوق خصوصی وقتی صحبت از واژه مشاع می‌شود به معنی حق مالکیت چند مالک در جزء جزء لاینفک ملک واحدی است که تقسیم نشده است. مطابق دیدگاه حقوق بین‌الملل و با استناد به رویه قضایی دیوان بین‌المللی، ساختار کندومینیوم به طور معمول علاوه بر لزوم وجود یک عهدنامه برای تأسیس آن، حقوق برابر دول ساحلی را هم ایجاب می‌کند. به هر حال، مشاع یا مشترک بودن دریای خزر، مازندران یا کاسپین یک مرحله از کار است. مرحله بعدی اثبات آن با استناد به اسناد است. این اسناد صریحاً نمی‌گویند که دریای خزر یک کندومینیوم یا یک دریای مشترک است. در هیچ یک از این اسناد صریحاً قید دریای «مشترک» نیامده است. در پروتکل شماره یک که به قرارداد بحر پیمایی و بازرگانی میان شوروی سابق و ایران (۲۵ مارس ۱۹۴۰) ضمیمه شده از «دریای ایران و شوروی» نام برده شده است. در این متن آمده است: «در نهایت نظر به این که طرفین دریای خزر را دریای ایران و شوروی می‌دانند». فقط همین جمله قید شده است. بعضی از حقوقدانان می‌گویند «دریای مشترک ایران و شوروی» قید شده است ولی من واژه «مشترک» را در آن نیافته‌ام.

دقت بسیاری لازم است زیرا در بحث با حقوقدانان بین‌المللی از جمله قضات دیوان دادگستری بین‌المللی، هر واژه و حرفی جای خود را دارد و نبود آن‌ها نیز نتایج حقوقی خاص خود را به بار می‌آورد. می‌توان بر مبنای استنباط از معاهدات گفت دریای خزر دریای مشترکی میان ایران و شوروی سابق بوده است به این معنی که فقط، صرفاً و انحصاراً متعلق به این دو دولت و نه دول ثالث بوده است. اما هیچ‌گونه میزان و درصد خاصی در معاهدات دو جانبه ایران و شوروی منعکس نشده است.

برخی می‌گویند «مشترک» به معنای ۵۰-۵۰ است، حتی اگر قید نشده باشد. یادآوری می‌شود که در حقوق بین‌الملل، ساختار کندومینیوم مستلزم دو شرط است: نخست، شرط وجود نص صریح است یعنی در یک توافقنامه بین‌المللی به صورت مکتوب طرفین قید کنند که منظورشان کندومینیوم است. حال آن که در معاهدات ایران شوروی سابق چنین چیزی مشاهده نمی‌شود. البته صحبت از «دریای ایران و شوروی» هست ولی واژه کندومینیوم یا

حاکمیت مشترک به تصریح نیامده است. تفاوت رژیم حقوقی کندومینیوم یا حاکمیت مشترک با رژیم حقوقی افراز (یعنی تقسیم دریای خزر بین دول ساحلی) این است که اگر خزر تقسیم و تفکیک شده باشد یعنی تحدید حدود انجام شده باشد دو یا چند نظام حقوقی مجزای متعلق به دو یا چند کشور ساحلی مختلف، توسط مرزهای بین‌المللی آبی از هم جدا می‌شود. یعنی این که هر یک از این کشورها در نظام حقوقی خود که از لحاظ جغرافیایی شامل بخشی از دریا می‌شود که متعلق به همان کشور است، حق حاکمیت و حق مالکیت دارد از جمله حقوق حاکمه بر منابع طبیعی آن بخش مثل نفت و گاز موجود در کف دریا.

اما اگر واژه کندومینیوم یا واژه حاکمیت مشترک استفاده شود یعنی که طرفین حقوق مساوی دارند و این، شرط دوم ساختار کندومینیوم است. این حقوق در رابطه با امر ماهیگیری و کشتیرانی در این معاهده‌ها (۱۹۲۱ و ۱۹۴۰) منظور شده اما در رابطه با امر اکتشاف و استخراج منابع بستر و زیر بستر دریای خزر مسکوت گذاشته شده است. تفاوت این دو حالت در این است که در صورت تفکیک نظام‌ها، هر کشوری مستقل و آزاد است به هر نحوی که تمایل دارد و تحت هر شرایطی که صلاح می‌داند از آن بخشی از دریا که متعلق به خودش است، چه از لحاظ کشتیرانی، چه از لحاظ منابع زنده و چه از لحاظ منابع نفتی و گازی استفاده کند. اما وقتی که رژیم حقوقی کندومینیوم یا حاکمیت مشاع باشد هیچ کشوری نمی‌تواند به صورت یک جانبه دست به اقداماتی نظیر اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی کف دریا بزند. به نظر می‌رسد از حاکمیت مشاع می‌توان استنباط کرد که «دریای ایران و شوروی» به این معنا بوده که جزء لاینفک دریای خزر صرفاً متعلق به ایران و شوروی بوده است. همان طور که این عبارت در آن زمان در مرکز اسناد وزارت امور خارجه انگلستان به *A sea which belongs to Iran and Soviet* ترجمه شده یعنی دریایی که متعلق به ایران و شوروی است، منتها به چه میزان، قید نشده است.

به نظر من با استناد به حقوق بین‌الملل به ویژه به رویه قضایی بین‌المللی نمی‌توان مدعی شد که درصدی خاص چه ۲۰ درصد، چه ۵۰ درصد وجود دارد. نمی‌توان صحبتی از درصد کرد. من فکر نمی‌کنم با در نظر گرفتن رویه قضایی در حقوق بین‌الملل (چه این

رویه قضایی در رابطه با دریاچه‌ها باشد یعنی بسترهایی که بخشی از خاک ملی کشورها تلقی می‌شوند که می‌توانند مرزی هم باشند. و چه بسترهایی دریایی که حقوق دریاها بر آن‌ها حاکم است) بتوان از اصطلاح «دریای ایران و شوروی» به تنهایی این استنباط را کرد که سهم این دول ۵۰-۵۰ بوده است.

ساکت بودن این معاهدات در مورد حقوق بهره‌برداری از منابع کف دریا به این دلیل است که معاهده ۱۹۴۰ از معاهده ۱۹۳۵ و این معاهده از معاهده ۱۹۳۱ الگوبرداری شده و در ۱۹۳۱ امکان استخراج از کف و بستر اقیانوس‌ها اصلاً وجود نداشته است. تکنولوژی آن زمان اجازه چنین چیزی را نمی‌داده است. بنابراین بین طرفین حقوقی در رابطه با کف دریای خزر (نفت و گاز و منابع کانی کف دریا) منظور نشده است. تنها حقوق منظور شده در این معاهدات در زمینه ماهیگیری، کشتیرانی و یک رشته تسهیلات بازرگانی در امر گمرک، عوارض کشتی و به رسمیت شناختن گواهینامه‌های کشتیرانی، یا شرایط کار اتباع بیگانه و چیزهایی از این قبیل است.

رژیم حقوقی دریای خزر بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱

در این دوره یک رژیم حقوقی منبث از معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ وجود دارد اما رژیم کاملی نیست. برای نمونه، در رابطه با منابع کف دریا ساکت است و مکرراً دول ساحلی به خصوص ایران و روسیه در بیانیه‌هایشان بر این امر تأکید کرده‌اند. برای تکمیل این رژیم ناکامل دو راه وجود دارد: یا این دو سند مورد اشاره را (۱۹۲۱ و ۱۹۴۰) محفوظ نگه داشت و تکمیل کرد؛ یا از این اسناد صرف‌نظر کرد و رژیم جدیدی بر مبنای حقوق بین‌الملل ترسیم کرد. از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ ایران و روسیه با تأکید بر این دو سند، «استفاده مشترک» و رژیم کندومینیوم را مطرح می‌کردند. از سال ۱۹۹۸ فدراسیون روسیه رفتار خود را تغییر داد و از مواضع ایران دور شد و حتی می‌توان گفت که مواضع ضد و نقیضی داشت. براساس مواضع مشترک، استفاده یک جانبه از دریای خزر غیرقانونی بوده و اتفاق آراء دول ساحلی

و استفاده مشترک اصل اساسی بوده است. ولی در ۶ ژوئیه ۱۹۹۸ موافقتنامه‌ای بین قزاقستان و فدراسیون روسیه امضا شد که بستر بخش شمالی دریای خزر را بین آنها تقسیم می‌کرد و در آن نحوه تحدید حدود موکول به پروتکلی شده بود که بعدها بین طرفین امضا شد. روش تحدید حدود مقرر در این معاهده بر اساس "خط میانی اصلاح شده" است.

مواضع و رفتارهای روسیه به دلیل وجود قطب‌های چندگانه قدرت در فدراسیون روسیه بعد از فروپاشی متضاد است. با تشکیل کشورهای مشترک المنافع، فدراسیون روسیه به دلیل عدم ترسیم ساختارهای حقوقی جدید همان بسترهای حقوقی قدیم ناشی از معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را در منطقه خزر داشت تا زمانی که بتواند ساختار حقوقی جدیدی ارائه کند. (که ظاهراً هم اکنون مشغول این کار است).

از سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۳ در نتیجه تشکیل کنسرسیوم‌های نفتی و گازی دول نوظهور ساحلی با شرکت‌های چند ملیتی، برای اولین بار وزارت خارجه فدراسیون روسیه موضع استفاده مشترک از خزر و بهره‌برداری نکردن یک‌جانبه دول ساحلی را مطرح می‌کند. اما وزارت خارجه روسیه تنها یکی از قطب‌های قدرت بود. قطب دیگر قدرت، وزارت نفت این کشور بود که لزوماً هر دو در یک راستا حرکت نمی‌کردند. درحالی که وزارت امور خارجه با ارسال نامه به سازمان ملل هر نوع فعالیت یک‌جانبه را در دریای خزر غیر قانونی می‌دانست وزارت نفت روسیه از طریق کمپانی نفتی لوک اوایل روسی در آذربایجان سرمایه‌گذاری می‌کرد. بعدها این ایراد مطرح شد که شرکت نفتی یاد شده شرکت دولتی روسیه به منظور کشف و بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز دریایی خزر است؛ پس دولت روسیه چطور این رفتار ضد و نقیض را توجیه می‌کند؟ در واکنش، این شرکت را خصوصی کردند تا دیگر نتوان ارتباطی میان وزارت نفت و وزارت خارجه برقرار کرد. بحث رژیم حقوقی، بحثی محوری است که در آن ابعاد ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی، چه منطقه‌ای و چه بین‌المللی، در نحوه تحول و ترسیم این رژیم حقوقی تأثیر گذار است. وقتی روسیه اطمینان حاصل کرد که می‌تواند در کشورهای نوظهور در کنار شرکت‌های غربی سرمایه‌گذاری کند دیگر الزامی برای طرح مواضع سابق خود ندید. اما مواضع سه کشور

نوظهور دیگر ساحلی، برخلاف مواضع ایران و روسیه، بر مبنای تقسیم دریای خزر و استفاده یک جانبه از آن استوار بود.

سه دولت آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان با توسل به استنادات مختلف، از جمله موازین حقوق بین الملل دریاها، خواستار تحدید و تفکیک حدود سهم خود از دریای خزر شدند. اما مشکل اینجا بود که مسأله تقسیم خزر و تفکیکی که بین سه کشور نوظهور ساحلی صورت گرفته بود مستند به مواضعی بود که این دول اتخاذ کرده بودند و موضع هر یک منابع حقوقی مختلفی داشت. یکی از آن منابع قانون اساسی جدید این دول بود. اولین کار آن‌ها منظور کردن دریای خزر به صورت بخش‌های ملی از طریق قانون اساسی‌شان بود. ماده ۱۲ قانون اساسی ۱۹۹۴ آذربایجان از بخش آذری دریای خزر به عنوان بخشی از کشور آذربایجان یاد کرده است. ترکمنستان هم در ماده ۶ قانون سال ۱۹۹۳ خود از مناطق تفکیک شده دریای خزر یاد کرده و از آب‌های داخلی، دریای سرزمینی، منطقه انحصاری دریایی و فلات قاره صحبت به میان می‌آورد.

گنجاندن این موضوع در قانون اساسی این کشورها برخلاف سلسله مراتب حقوقی و از دیدگاه حقوق بین الملل غیر قابل استناد است. منابع حقوق سلسله مراتب دارد. برای نمونه، در رأس حقوق ملی، قانون اساسی و بعد زیر مجموعه‌های آن قرار دارد. بر اساس حقوق بین الملل، حقوق بین الملل بر قانون اساسی کشورها اولویت دارد. بنابراین قوانین اساسی آذربایجان و ترکمنستان از لحاظ حقوق بین الملل قابل استناد نیست یعنی در سلسله مراتب حقوق بین الملل ابتدا باید دول ساحلی مثلاً در خصوص تقسیم دریا در چارچوب معاهدات به توافق برسند و بعد مسئله به قانون اساسی این دول منتقل شود.

بحث این است که آیا در شرایط فروپاشی شوروی، مشاع بودن این امتیاز را به ایران نمی‌دهد که بگوید ۵۰ درصد آن متعلق به شوروی بوده و ۵۰ درصد متعلق به ایران؟ این مسأله به عنوان یک اهرم مذاکراتی (ولی نه بیش از آن) می‌تواند در نظر گرفته شود. این که ما چیزی را درخواست کنیم، مثلاً خواهان ۲۰ درصد دریای خزر باشیم با این که با استناد و پشتوانه حقوقی این درخواست را ثابت کنیم، دو چیز متفاوت است. آیا اگر چیزی خواسته

می‌شود می‌توان با استناد و پشتوانه حقوقی از آن دفاع کرد؟ از آن جا که مشاع یا مشترک بودن به معنی تقسیم نشده بودن است و هیچ نوع درصدی بیان نمی‌شود فکر نمی‌کنم این مسأله به صورتی قابل استناد باشد که بتواند یک قاضی را متقاعد کند که ۵۰ درصد از دریای خزر متعلق به ما و ۵۰ درصد متعلق به شوروی بوده است. کلمه «مشترک» و «مشاع» یا کندومینیوم یعنی تفکیک نکردن یا نبود هر نوع درصدی که به صورت سهم مجزا باشد. بنابراین به نظر من به سختی می‌توان برای متقاعد کردن یک قاضی بین‌المللی یا یک داور بین‌المللی یا به منظور کنار زدن برهان‌های یک وکیل بین‌المللی چنین استنادی کرد، مگر این که در اسناد (یعنی معاهدات دو جانبه) به صورت مکتوب میزان یا درصدی تصریح شده باشد که در آن صورت دیگر نمی‌توان از مشاع بودن صحبت کرد.

در متن فارسی مواضع جمهوری اسلامی ایران در خصوص رژیم حقوقی دریای خزر، به «ترتیباتی مبتنی بر استفاده مشترک» تأکید شده است. در متن لاتین واژه کندومینیوم به کار برده شده است. در این رژیم کلیه حقوق دول ساحلی باید برابر باشد. یعنی برای نمونه اگر هم استفاده از منابع نفتی و گازی مطرح باشد باید با حقوق برابر باشد. در این اسناد دریای خزر، به صورت صریح این واژه قید نشده است. اما طبق رویه قضایی دیوان لاهه در رأی سال ۱۹۹۲ خود در مورد خلیج فونسیکا (Gulf of Fonseca) باید نص صریح وجود داشته باشد. مطابق رأی مذکور، ممکن است این شرط استثنائاً کنار گذاشته شود ولی در این صورت به رفتار دول ساحلی نگاه می‌کنند و آن را با حقوقی که در اسناد مقرر شده است تطبیق می‌دهند. اگر ما رفتار ایران و شوروی سابق را کنار هم بگذاریم آن وقت به ادعای کنونی آذربایجان می‌رسیم که مدعی است رفتار شوروی و ایران در آن زمان به گونه‌ای بوده که با رژیم کندومینیوم در تضاد بوده است. اگر این حقوق برابر بوده است پس چگونه حکومت شوروی سابق در سال‌های ۱۹۷۰ به صورت یک جانبه در نزدیکی باکو اقدام به استخراج و اکتشاف نفت در دریای خزر کرده در حالی که در آن زمان ایران سکوت کرده است.

رفتار دول ساحلی قبل از فروپاشی شوروی در خصوص بهره‌برداری از نفت و گاز کف دریا یکی از سرچشمه‌های ایجاد اختلاف میان آنهاست. آذربایجان به همان خط موهوم حسین قلی - آستارا استناد می‌کند و مدعی است که رفتار شوروی سابق مطابق با این خط بوده است. اگر کار به دعوی یا مراجعه به دیوان یا محاکم بگردد آذری‌ها به این رفتار ضد و نقیض ما استناد خواهند کرد. ما نیز می‌توانیم بگوییم که حقوق مقرر شده در معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران و شوروی برای دو طرف برابر بوده و آن زمان هم تکنولوژی اکتشاف و بهره‌برداری از کف دریا موجود نبوده است، لذا این حقوق برابر را می‌شود به کف دریا هم بسط داد. نکته دیگر اینکه در مبحث حقوق دریاچه‌ها امتیازاتی برای ایران وجود دارد. به این معنی که معمولاً یک دریاچه، چه داخلی و چه مرزی، مثل خاک کشور تلقی می‌شود و به رژیم متفاوت سطح آب و زیر بستر تفکیک نمی‌شود. رژیم واحدی دارد و جزو آب‌های سرزمینی است. در صورتی که در مورد دریاها این طور نیست.

به هر حال هم بحث مشاع بودن، و هم بحث تفکیک و تحدید حدود می‌تواند در جهت مواضع ایران عنوان شود و هر دو امتیاز آور است. تا امروز با در نظر گرفتن این که براساس شواهد بخش اعظم منابع نفتی و گازی کشف شده در نزدیکی سواحل سه دولت ساحلی نوظهور است مواضع ایران و روسیه ایجاب می‌کرده که از رژیم مشاع طرفداری بکنند زیرا این رژیم امکان بهره‌برداری مشترک را به همه این دول می‌دهد. در مقابل، چون این منابع به دول دیگر نزدیک بوده است آن‌ها بیش تر طرفدار تقسیم و تحدید حدود به صورت بخش‌های ملی بوده‌اند تا بدین ترتیب انحصاراً از این منابع استفاده کنند. پرسش من این است که اگر دو یا سه سال دیگر مشخص شود که مثلاً ۷۰ درصد منابع طبیعی (نفت و گاز) در سواحل نزدیک ایران یا بخش جنوبی دریای خزر نزدیک ایران در اعماق ۹۰۰ متری یا ۱۰۰۰ متری متمرکز است آیا همچنان مواضع جمهوری اسلامی ایران در راستای تأکید بر موضع مشاع خواهد بود؟ پس باید تمام زوایای مسئله را روشن کرد، زیر مجموعه‌های حقوقی آن را تعیین کرد، نتایج را به صورت مکتوب، درست مثل یک برنامه کار مشخص کرد و در راستای تحولات رژیم حقوقی دریای خزر روی هر کدام از

فرضیه‌ها، در چارچوب آن برنامه کار کرد به صورتی که بتوان از هر بعد آن برای امتیازگیری از کشورهای ساحلی به نفع ایران استفاده کرد.

تقسیم جغرافیایی دریای خزر

بخش شمالی دریای خزر بین دول ساحلی آن در حال تقسیم است. احتمال دارد همین رویه ادامه پیدا کند تا به بخش جنوبی برسد. اگر به نقشه دریای خزر نگاه کنید شکل دریای خزر به صورت حرف F است. معمولاً در راستای محور شمال - جنوب دریای خزر همه روابط دو جانبه است. یعنی روسیه در مقابل قزاقستان، یا آذربایجان در مقابل قزاقستان، و یا آذربایجان در مقابل ترکمنستان قرار دارد. معمولاً آن طور که تجربیات بین‌المللی نشان می‌دهد کشورها وقتی دو جانبه عمل می‌کنند چندان دچار مشکل نمی‌شوند و برای خودشان تحدید حدود و تفکیک می‌کنند. اما با نزدیکی به بخش جنوبی، تداخل حاکمیت دول ساحلی خزر، سه گانه یا سه جانبه می‌شود. این حالت موجب پیچیده‌تر شدن مسأله می‌شود. این تحدید حدود در راستای محور شمال به جنوب انجام خواهد شد و همین طور به پایین تا نزدیک بخش جنوبی دریای خزر ادامه خواهد یافت. البته این معاهدات تقسیم و تحدید حدود شمال و مرکز دریا دو جانبه است. درست است که از لحاظ حقوق بین‌الملل این معاهدات دو جانبه در برابر ایران قابل استناد نیست اما بین آن دول می‌تواند از لحاظ حقوق بین‌الملل به عنوان معاهدات دو جانبه منظور شود. در قسمت جنوبی به دلیل تداخل حاکمیت سه کشور مسأله پیچیده می‌شود. در این جا به نظر می‌رسد فرضیه تحدید حدود بیش تر با واقعیت تطبیق می‌کند.

پرسش ما در نهایت این خواهد بود که از لحاظ حقوق بین‌الملل چه می‌توان کرد که سهم بیش تری از دریای خزر عاید ایران شود؟ در عمل، نمونه مشابه این تحدید حدود وجود دارد. در حقوق بین‌الملل دریاها، مورد دریای شمال تنها مورد و شاید بتوان گفت بهترین مورد است. شباهت‌ها میان این دو مورد چشمگیر است. این مورد به دلایل ذیل انتخاب شده است: اولاً در این مورد به دیوان دادگستری بین‌المللی مراجعه شده بود. دریای

شمال ۷ کشور ساحلی دارد: (از شمال به جنوب) انگلیس، نروژ، دانمارک، هلند، آلمان، بلژیک و فرانسه. از این رو شبه دریای خزر است. ثانیاً هر دو محدوده آبی از لحاظ وسعت تقریباً قابل مقایسه هستند. وسعت دریای شمال در حدود ۶۰۰-۵۰۰ هزار کیلومتر مربع است و دریای خزر حدود ۴۰۰ هزار کیلومتر. زیاد بودن تعداد کشورهای ساحلی در هر دو مورد نقطه مشترک دیگری است. جنبه مشترک دیگر، اهمیت ذخایر نفت و گازی است که در کف آن‌ها پیدا شده است جا دارد که برای پیدا کردن استنادات حقوقی مؤید مواضع کشورها به خصوص ایران مسائل دریای خزر حداقل از نظر فنی و حقوقی با موارد مشابه در حقوق دریاها تطبیق داده شود. کشورهای ساحلی دریای شمال در اروپا حل اختلافات خود را با مذاکره شروع کردند. بعد از ۵-۴ سال موفق نشدند. کشورهایی که از لحاظ جغرافیایی در دریا رو به روی هم بودند، مثل انگلیس و نروژ، یا انگلیس و هلند، یا نروژ و دانمارک، توسط خط میانی با توافقات دو جانبه کف دریا را بین خود تقسیم کردند. بخش جنوبی آلمان در موقعیت ایران بود و هلند و دانمارک به ترتیب در موقعیت آذربایجان و ترکمنستان یعنی سه کشور ساحلی در بخش جنوبی با خصوصیات جغرافیایی چشمگیری مشابه دریای خزر قرار داشتند. «مقعر بودن سواحل ایران و مقعر بودن سواحل آلمان»، از یکسو و «محصور بودن ایران بین دو کشور ساحلی آذربایجان و ترکمنستان»، نیز «محصور بودن آلمان میان دو کشور ساحلی هلند و دانمارک» از سوی دیگر، «شرایط ویژه‌ای» است که در اصول حقوقی بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است.

اصل منصفانه بودن تحدید حدود با توجه به این شرایط ویژه (یعنی وضعیت جغرافیایی دول نسبت به یکدیگر: محصور شدگی و مقعر یا محدب بودن شکل سواحل دول) باعث شد دیوان بین‌المللی در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۶۹ در قضایای تحدید حدود دریای شمال بین این سه کشور، به نفع مواضع آلمان رأی صادر کند. سهم آلمان از تقسیم کف دریا با این پشتوانه حقوقی سه هشتم بیش‌تر از سهم مورد نظر هلند و دانمارک با استناد به خط میانی شد که می‌بایست به صورت عادی به آن کشور با استناد به اصول منصفانه و «شرایط ویژه» در حقوق بین‌الملل دریاها تعلق می‌گرفت. این اصول حقوق بین‌الملل و شرایط ویژه را با

مبحث تحدید حدود بخش جنوبی دریای خزر می‌توان تطبیق داد. با استناد به این اصول شاید بتوان از سهمی نزدیک به ۲۰ درصد خزر با پشتوانه حقوقی دفاع کرد.

چشم‌انداز آینده رژیم حقوقی دریای خزر

۱. شکست مذاکرات دولت‌های ساحلی؛ امکان وقوع درگیری‌های نظامی

ممکن است مذاکرات دول ساحلی خزر با شکست مواجه شود و به حال تعلیق درآید به طوری که مشخص نباشد چه زمانی از سر گرفته خواهد شد. امکان دیگر درگیری نظامی است. روسیه در بین ۵ کشور ساحلی بیش‌ترین قدرت نظامی را دارد و ممکن است به مانور و عملیات نظامی در دریای خزر دست زند نه صرفاً برای اینکه مواضع ایران تضعیف شود بلکه برای شناساندن قدرت منطقه‌ای خودش در تمام دریای خزر. شاید هم سازمان‌های فرامنطقه‌ای مثل ناتو از طریق آذربایجان و ترکیه دخالت کنند.

۲. مراجعه به محاکم قضایی بین‌المللی

امکان مراجعه به محاکم قضایی بین‌المللی نظیر دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه که ارگان قضایی سازمان ملل متحد است، یا داوری نظیر محاکم داوری یا مراجعه به داور یا داورهای بین‌المللی هم وجود دارد.

صرف نظر از این که شرایط رجوع به دیوان چیست من نظر مثبتی درمورد مراجعه به دیوان ندارم. مطابق آیین دادرسی دیوان، برای ارجاع به داوری توافق لازم است. توافق باید بین چند کشور ساحلی باشد؟ آیا باید بین ۵ کشور باشد یا بین ۲ کشور هم می‌شود؟ یا اگر دو کشور به دیوان بروند، کشور سوم هم می‌تواند به آنها ملحق شود؟ می‌توان از دیوان نظریه مشورتی درخواست کرد. این‌ها همه مربوط به آیین دادرسی دیوان و صلاحیت آن است که در جای خود قابل بحث است.

ممکن است در ماهیت حقوقی حق با شما باشد اما در آیین دادرسی موفق نشوید و به نتیجه مورد نظر نرسید. اگر بخواهید به نتیجه برسید باید زنجیره‌های کار را طوری کنار هم قرار دهید که تقریباً مطمئن باشید به هدف خواهید زد.

مراجعه به دیوان وقت زیادی می‌گیرد. شاید ۵ تا ۱۰ سال طول بکشد که این پانزده قاضی، هزاران هزار ورق دفاعیات این کشورها را بخوانند و طی این زمان مسأله حقوقی گره در گره خواهد خورد. زیرا اکتشافات منابع نفت و گاز در خزر متوقف نمی‌شود. اگر پانزده قاضی دیوان فرصت کنند (مثلاً در جریان دفاعیات به دلیل سن زیاد فوت نکنند) و به این مسائل بپردازند و ما درست دفاع کنیم و دول ساحلی دیگر هم دفاع کنند جنگی بین وکلای بین‌المللی در خواهد گرفت. چه کسی اطمینان می‌دهد که قاضی‌ها بی‌طرف باشند. منابع نفتی دریای خزر در کنار منابع خلیج فارس دارای چنان اهمیتی است که چه غرب و چه شرق به شدت به آن محتاج هستند و در آینده هم خواهند بود. بحث بر سر منابع و ذخایری است که مصرف یک قرن یعنی ۱۰۰ سال آینده را پاسخگوست. تخمین می‌زنند ذخایری که تا به حال در خزر کشف شده است بعد از ذخایر سبیری، عربستان سعودی و خلیج فارس در مرتبه چهارم در دنیا باشد. می‌توان فرض کرد که اگر در آینده باز هم منابع جدیدی کشف شود بر اهمیت این منطقه افزوده خواهد شد. شاید بتوان گفت که برای مثال در بین این پانزده قاضی دیوان دادگستری بین‌المللی، ۸-۷ نفرشان منصف باشند و ۸-۷ نفر آنها جهت‌گیری داشته باشند. به هر حال حکمی که قاضی صادر می‌کند عوض نشدنی است. اما مذاکراتی که دول ساحلی خزر می‌کنند همیشه انعطاف‌پذیر است.

وقتی که قاضی حکمی صادر می‌کند حتی اگر منصفانه باشد به معنی این نیست که منابع اقتصادی یعنی ذخایر و منابع طبیعی کف دریا را به صورت عادلانه تقسیم می‌کند. همان‌طور که در قضایای دریای شمال هم گفته شده است تقسیم در رابطه با شرایط ویژه طبیعت (یعنی وضعیت طبیعی و جغرافیایی کشورهای ساحلی) و اصول منصفانه به این معنی نیست که تمام طبیعت مجدداً بازسازی شود به صورتی که این منابع به نحو عادلانه در اختیار همه کشورهای ساحلی قرار گیرد. بنابراین، به نظر من توسل به «اصول منصفانه» و «تقسیم عادلانه» از طرف ایران در مذاکرات با دول ساحلی خزر در کنار کاربرد اصل مساوات که در مواضع ایران به چشم می‌خورد اهمیت ویژه‌ای دارد. در ضمن، اصل مساوات مطابق مواضع رسمی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد به معنی پنج سهم ۲۰ درصدی

است که توسط ریاست جمهوری ایران آقای خاتمی و ریاست جمهوری ترکمنستان آقای نیازوف در سال ۱۹۹۸ به سازمان ملل متحد اعلام شده است.^۱ جدیدترین بیانیه ایران هم مربوط به ۱۷ اوت ۲۰۰۱، در مورد منطقه البرز در دریای خزر و اعتراضات ایران در رابطه با ادعاهای آذربایجان در این منطقه است.

تنها چیزی که شاید بتوان در مذاکرات با کشورهای مقابل به خصوص به دول ساحلی تفهیم کرد این است که ساده و شفاف بدون هیچ گونه تعارف گفت که به هر حال این منابعی است که باید به توجه به همسایگی با آن کنار آمد. در مورد رژیم حقوقی افراز در خزر هم می توان به این استناد کرد که خزر نمونه ای از دعوی بین المللی در محاکم بین المللی، نظیر دریای شمال است. در مورد رژیم حقوقی کندومینیوم در خزر هم، می توان به قضیه خلیج فونسیکا در دیوان استناد کرد؛ یعنی گفت دریای خزر نمونه ایی از رژیم کندومینیوم مطابق رأی سال ۱۹۹۲ دیوان در مورد خلیج فونسیکا بین سه کشور السالوادور، هندوراس و نیکاراگوا در امریکای مرکزی است. اما، خلیج فونسیکا تقریباً یک دوهزارم دریای خزر وسعت دارد. در قضیه خلیج فونسیکا منابع طبیعی غیرزنده نفت و گاز مطرح نبود. وانگهی در آن قضیه ابتدائاً دو کشور ساحلی یعنی هندوراس و السالوادور به دیوان مراجعه کردند.

از دیوان دادگستری لاهه در مورد رژیم حقوقی آب های خلیج فونسیکا (۱۹۹۲) پرسیده شد که البته دیوان هم پاسخ داد. در این پاسخ، دیوان عبارت خلیج تاریخی را به کار برد که رژیم حقوقی آن کندومینیوم یا حاکمیت مشترک است. در رابطه با جانشینی دول، این سه دولت جزو فدراسیون امریکای مرکزی بودند که در سال ۱۸۳۹ فروپاشید و قبل از آن هم مستعمره اسپانیا بودند. بنابراین، این سه دولت و خلیج فونسیکا برای مدت سیصد سال بعد از قرن ۱۶ متعلق به یک کشور واحد یعنی امپراتوری اسپانیا بود. در دریای خزر وضعیت چنین نیست. این دو مورد در مذاکرات دول ساحلی مورد قابل مقایسه و استناد هستند ولی کاملاً مشابه نیستند. چون خلیج فونسیکا در ابتدا فقط متعلق به یک کشور بود و

1. United Nations, Do.A/53/453.20/10/1998.

بعد از فروپاشی فدراسیون امریکای مرکزی، یک ملک واحد (خلیج فونسکا) از یک مالک به سه مالک جدید التاسیس (سه کشور ساحلی مذکور) منتقل شد دریای خزر قبل از فروپاشی شوروی دو کشور ایران و شوروی مالک آن بودند. اگر مالک اولیه فقط یک کشور بود قضیه خیلی ساده بود. تا حدودی می‌شود از همه این قضایا در مذاکرات دول ساحلی دریای خزر پیرامون رژیم حقوقی آن امتیاز گرفت ولی در برخی موارد محدودیت‌هایی وجود دارد.

۳. ایجاد مناطق بهره‌برداری مشترک

راه دیگری که استثنائاً در حقوق بین‌الملل دیده می‌شود و بسیار استثنائی است و شاید اصلاً در مقالات مربوط به خزر در مورد آن صحبت نشده باشد ایجاد مناطق بهره‌برداری مشترک است. حقوق بین‌الملل دریاها نشان می‌دهد که معمولاً دول ساحلی وقتی در رابطه با مسائل مربوط به تقسیم و تحدید حدود متوجه می‌شوند که مذاکراتشان آن طور که باید پیش نمی‌رود یا شکست خواهد خورد بعد از چند سال یا مدتی در می‌یابند که منافع اقتصادی‌شان ایجاب می‌کند که هر چه سریع‌تر به گونه‌ای با هم کنار بیایند. یعنی از بحث حاکمیت و تقسیم پهنه دریایی مربوط و اختلاف نظر بر سر میزان سهم و نحوه تقسیم خارج شوند.

این راه به این صورت است که دول ساحلی ذی‌نفع، با توافق یکدیگر اقدام به ایجاد مناطق بسیار ویژه‌ای در دریا تحت عنوان «منطقه بهره‌برداری مشترک»^۱ می‌کنند. از آنجا که معمولاً علت اصلی اختلافات کشورهای ساحلی در خصوص رژیم حقوقی یک پهنه آبی، منابع طبیعی (نفی، گازی و کانی) پراهمیت اقتصادی آن است و انگیزه اصلی این دول از تحدید حدود و تقسیم دریا تا حدود بسیار زیادی بهره‌برداری از این منابع است استثنائاً دول ساحلی می‌توانند تصمیم بگیرند که به عنوان راه‌حل موقتی، مناطقی را که شامل این حوزه‌های نفی و گازی دریاست، بین یکدیگر تقسیم نکنند بلکه با مشخص کردن این

مناطق به صورت اشکال هندسی روی نقشه دریا، از آنها به صورت مشترک بهره‌برداری کنند. از آنجا که این راه‌حل موقتی است مانعی برای از سرگیری مذاکرات در آینده به حساب نمی‌آید. البته باید گفت که مدت زمان موقت این راه‌حل بسته به توافق طرفین می‌تواند ۱۰ سال (کوتاه‌مدت) تا ۵۰ سال (بلندمدت) یا مدتی بین ۱۰ تا ۵۰ سال (میان‌مدت) مقرر شود. نمونه‌های بسیار استثنایی این رژیم حقوقی مربوط به مناطق بهره‌برداری مشترک در جهان به قرار زیر است:

۱. بین فرانسه و اسپانیا در خلیج بیسکه؛
۲. بین عربستان سعودی و کویت در خلیج فارس؛
۳. بین عربستان سعودی و سودان در دریای سرخ؛
۴. بین مالزی و تایلند در خلیج تایلند؛
۵. بین نروژ و ایسلند در منطقه جان مین؛
۶. بین ژاپن و کره جنوبی در قسمت جنوبی تنگه کره؛
۷. بین استرالیا و اندونزی در دریای تی‌مور.

ایجاد منطقه بهره‌برداری مشترک مستلزم عقد یک توافقنامه ویژه بین دول ساحلی است. سپس دول ساحلی ذی‌نفع می‌توانند در درون آن منطقه خاص، رژیم حقوقی بسیار منحصر به فردی تأسیس کنند که نتیجه آن بهره‌برداری اقتصادی مشترک آنها از منابع نفتی و گازی کف دریاست. مثلاً سرمایه‌گذاری، اکتشاف و بهره‌برداری آن منطقه به شرکت‌های نفتی داخلی یا خارجی سپرده می‌شود و سود آن به صورت مساوی بین دول ساحلی ذی‌نفع تقسیم می‌شود یا به نسبت هزینه متحمل شده توسط دول، بین آنها تقسیم می‌شود. این رژیم بهره‌برداری مشترک، می‌تواند گونه‌های متنوعی از ساده تا پیچیده داشته باشد. برای مثال، دول ساحلی ذی‌نفع می‌توانند به صورت اشتراکی با شرط انتقال تکنولوژی با شرکت‌های نفتی بزرگ چند ملیتی در این مناطق به بهره‌برداری ادامه دهند. یا در نوع پیچیده‌تر آن، هر منطقه بهره‌برداری مشترک، خود می‌تواند شامل چند منطقه مجزا به صورت زیر مجموعه

منطقه اصلی باشد. در این صورت دول مربوط می‌توانند زیرمجموعه‌ها را بین یکدیگر تقسیم و هر کدام را به صورت مستقل بهره‌برداری کنند.

امتیازات این راه سرعت، پرهیز از تنش و مزیت زیست محیطی است. یک راه حل موقت چند ده ساله (قابل تمدید)، به سرعت می‌تواند موجب خاتمه تنش و درگیری نظامی، و آغاز بهره‌برداری و درآمد اقتصادی برای دول ساحلی شود که خود در ثبات سیاسی دول به خصوص اگر تازه به استقلال رسیده باشند نقش مهمی خواهد داشت. در نهایت وقت، انرژی و سرمایه‌ها بهتر می‌تواند روی مسائل فوری و حیاتی زیست محیطی دریای خزر متمرکز شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی